

علت‌یابی اندیشه تکفیر مسلمانان در تفسیر قرآن کریم

احسان دباغ*

محمد رضا رضوان طلب**

چکیده

تکفیر مسلمانان، مخالف صریح آیات قرآن کریم، سیره پیامبر اکرم ﷺ، صحابه و نظریات علمای اسلام است و هیچ مدرک عقلی و شرعی ندارد. نخستین و کمترین درجه مسلمانی، با گفتن شهادتین اثبات می‌شود. قرآن، به این افراد امان داده و به‌عنوان مسلمان از تکفیر آنان نهی فرموده است، همچنین از تلاش‌هایی که به نام جهاد در راه خدا و دعوت کافران به اسلام صورت می‌گیرد، از نیت‌های ناسالم مانند غنیمت‌خواهی و کسب متاع ناپایدار دنیوی منع نموده است و انسان‌ها را به ارزش‌های پایدار دعوت می‌نماید. پشت صحنه بسیاری از تکفیرها، عوارض نفسانی و شیطانی و دنیاطلبی است. قرآن مجید گرایش به دنیا را عامل اصلی تکفیر مسلمانان می‌داند، اگرچه وعده پوشالی به بهشت و حورالعین، تحریف آیات قرآنی و برداشت نادرست از آنها، نیز می‌تواند از دیگر عوامل آن باشد و کارکردهای مکملی داشته باشد که دشمنان اسلام را برای فروپاشی آیین رحمانی خاتم، نیرومند ساخته است.

واژگان کلیدی

آیات امان، تکفیر مسلمانان، عوامل تکفیر، تفسیر کلامی.

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول).

dabbagh@iauctb.ac.ir

mrrezvan@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱/۲۲

** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۴

طرح مسئله

مبارزه با اندیشه ابراهیمی، اراده استواری بود که کفار قریش برای پیروزی در آن از هیچ کوششی دریغ نوزیدند. آنان هژمونی و هیمنه خود را در خطر جدی از رشد و بازتابندگی طلایه توحید بر آسمان شبه جزیره عربستان می‌یافتند و لذا از تمامی توان خود برای هرگونه تطمیع و تهدید پرچمدار آیین آسمانی اسلام؛ یعنی شخصیتی که خود، او را «محمد امین» می‌خواندند، دریغ نکردند. پس از شکست از شکست‌ناپذیری اراده پولادین پرچمدار، آزارهای خود را متوجه هواداران و پیروان او کردند و ناباورانه مشاهده کردند که هرچه شعله آتش نمرودیان ملتهب‌تر می‌گردد، آبدیدگی مردان پولادین درون آتش نیز بیشتر می‌شود؛ پس تصمیم گرفتند از طریق حصارکشی بر اطراف حواریون و ایجاد ابرهای تیره در برابر تابش نور خورشید از گسترش این فروغ جلوگیری کنند. این طراحی فاشل نیز آنان را به نتیجه مطلوب نرساند. جنگ روانی و مقابله‌های متعدد نظامی نیز جز خسارت و زیان برای آنان حاصلی نداشت. در نهایت تصمیم گرفتند به ظاهر، خود را طرفدار این آیین معرفی نمایند و از درون، طرح فروپاشی، تفرقه و تحریف را برای اضمحلال این آیین ساماندهی کنند. این صحنه‌آرایی کم هزینه و پرتلفات برای آنان امید آفرید. در این طرح به جای آختن شمشیر و تحمل هزینه و تلفات جنگ، در برج عاج نشستند و شمشیر فروختند و مسلمانان را به جان هم افکندند. از تیغ تیز تعصب و سلاح سهمگین تکفیر تا شکستن دیوارهای صوتی طنین طمأنینه قرآن برای به جان هم افکندن مؤمنان بهره بردند و فریاد رسول برای به تعادل کشیدن دوستان نادان و مهار دشمنان مکار با بی‌مهری و کم‌توجهی مواجه گردید. با صریح قرآن ستیز کردند و برخلاف ممنوعیت و هشدار کتاب آسمانی، برافرازان پرچم توحید را کافر خواندند و از پی آن، حکم قتل آنان را صادر کرده، به‌عنوان مسلمان به مسلمان کُشی اجیر و بلکه اسیر گشتند و یک جنگ نیابتی را بدون آنکه بدانند چیست، پذیرفتند. اینک این سؤال‌ها مطرح می‌شود و این مقاله می‌کوشد پاسخ‌هایی هرچند کوتاه به آنها ارائه نماید:

آیا در متن وحی و روایات، توجیهی برای تکفیر مسلمانان وجود دارد؟

چرا برخی از مسلمانان که سلف آنان همه همت خود را به کار گرفتند تا کافران را مسلمان کنند

این همه کوشیدند که مسلمانان را تکفیر نمایند؟

در کنار سائقه‌های مادی، چه عواملی، سهمیم در چرخش ناصواب از تقریب به تکفیر هستند؟

برخورد با کفار در صورت القاء سلام یا سلم از جانب آنان از دیدگاه قرآن کریم چگونه باید باشد؟

نهی از تکفیر مسلمانان در قرآن کریم

در پاسخ به سؤال‌های فوق، ابتدا مباحثی با عنوان کلی «نهی از تکفیر مسلمانان در قرآن کریم» که شامل

تحلیل تفسیری آیات مرتبط با امان مسلمانان و نهی از تکفیر آنان (به‌خصوص آیه نساء / ۹۴) است، مطرح می‌گردد و در فصلی دیگر، سنت پیامبر ﷺ در مورد ممنوعیت تکفیر مسلمانان واکاوی می‌شود.

آیه ۹۴ سوره نساء، اساسی‌ترین آیه قرآنی در نهی از تکفیر مسلمانان است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^۱ به گفته برخی مفسران، خدای متعال پس از بیان انواع قتل و احکام آن در آیات ۹۲ و ۹۳ سوره نساء، به‌ویژه کیفر سخت قتل عمدی مؤمن در آیه ۹۳، به لزوم احتیاط و تأنی در مواجهه با گوینده شهادتین در آیه ۹۴ فرمان می‌دهد تا هیچ مؤمنی به سرانجام ندامت‌بار آن گرفتار نشود (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۴۵) براساس سبب نزول آیه ۹۴ (که در ادامه ذکر می‌شود) و نیز به گفته بعضی از مفسران، ظاهر این آیه درباره قتل خطای است نه عمدی (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵ / ۴۰) پس به لحاظ معنوی ادامه آیه ۹۲: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً...»^۲ شمرده می‌شود. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۵ / ۲۱۶؛ حوی، ۱۴۱۹: ۲ / ۱۱۵۱)

گفتنی است که به جهت اهمیت تحقیق در مورد اسلام شخصی که القای سلام کرده است، بحث‌های محوری آیه، میان دو بار فرمان به تبیین (تحقیق) آمده است و «فتبیینوا» تکرار شده است تا مسلمانان پیش از انجام دادن هر کاری، به‌ویژه جهاد در راه خدا، حتماً به تحقیق بپردازند و کافر و مسلمان را بازشناسند، سپس اقدام کنند.

در کتب روایی و تفاسیر اهل سنت و شیعه سبب نزول‌هایی درباره آیه ۹۴ نساء آمده است که کم و بیش با هم شباهت دارند و اصل اختلاف آنها درباره نام قاتل و مقتول است، از جمله: این آیه درباره اسامه بن زید نازل شده است که شخصی یهودی را بعد از گفتن شهادتین کشته بود.^۱ (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۷: ۵ / ۱۴۸)

مسلم و بخاری در الصحيح خود این قضیه را به این صورت از قول اسامه بن زید نقل می‌کنند که گفت: پیامبر اکرم ﷺ ما را به جنگی فرستاد، هنگام صبح در میان قبیله حُرْمَه از جُهینه بودیم، مردی از افراد قبیله را تعقیب کردم، گفت: «لا اله الا الله»، با نیزه او را از پا درآوردم، احساس کردم کار بدی کرده‌ام و لذا به پیامبر گزارش دادم، فرمود: آیا کسی را که لا اله الا الله گفت، کشتی؟ عرض کردم: ای رسول خدا! او برای حفظ جان و ترس از اسلحه، آن را گفت. حضرت فرمود: مگر تو قلبش

۱. نام مقتول را «مرداس بن نهیک فزاری» از اهالی فدک ذکر کرده‌اند. (نمری قرطبی، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۳۸۶)

را شکافتی تا بدانی که راست می‌گوید یا خیر؟ پیامبر این سخن را مُدام تکرار می‌کرد و من آرزو کردم که ای کاش (مسلمان نبودم و تازه) امروز مسلمان می‌شدم.^۱ (نیشابوری قشیری، ۱۴۱۲: ۱ / ۶۷ ح ۱۸۰، کتاب *الایمان*، باب *تَحْرِيمِ قَتْلِ الْكَافِرِ بَعْدَ أَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*؛ بخاری، ۱۴۰۷: ۴ / ۱۵۵۵) در برخی منابع بیان شده است که اسامه (بعد از واقعه فوق و نزول نساء / ۹۴) سوگند یاد کرد که دیگر هرگز با کسی که شهادتین را بر زبان می‌راند، نجنگد. (طبری، ۱۴۰۵: ۵ / ۱۴۲)

فخررازی درباره سبب نزول آیه مورد بحث، سه روایت می‌آورد که در حقیقت سه نقل تاریخی است و هیچ یک معارض دیگری نیست. در نقلی مقدار و در نقل دیگری اسامه را قاتل شمرده و در سومی نام قاتل را نیاورده است. (رازی، ۱۴۲۱: ۱۱ / ۴ - ۳) جمع هر سه به آن است که اصل حادثه، متفق علیه است و نام کسی که این حادثه را آفریده است مورد تردید روات قرار گرفته که آن هم خللی در دریافت پیام‌های آیه ایجاد نمی‌کند.

در منابع دیگر آمده که قاتل، مُحَلَّم بن جَنَامَه و مقتول، عامر بن أَضْبَط اشجعی بوده است. مُحَلَّم از جانب پیامبر مأموریت جنگی داشت، در این مأموریت، با عامر که از سابق با یکدیگر عداوت داشتند، ملاقات کرد. عامر به او سلام مسلمانی^۲ داد ولی محلم او را آماج تیر قرار داد و کشت. رسول خدا ﷺ محلم را نفرین فرمود و او تنها هفت روز بعد از آن زنده ماند، هنگامی که می‌خواستند او را دفن کنند، زمین بدن او را قبول نمی‌کرد، بار سوم وقتی دیدند که زمین بدنش را قبول نمی‌کند، او را در شکاف کوهی رها کردند و سنگی بر وی قرار دادند. رسول خدا ﷺ فرمود: زمین، شریک او را نیز قبول می‌کند اما خدا می‌خواهد که حرمت کشته شدن شما (مسلمانان) را بزرگ بشمارد. (طبری، ۱۴۰۵: ۵ / ۱۴۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۲۰؛ قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۴۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۴۵)

حتی ابن تیمیه حرانی که تئورسین اصلی تفکر تکفیری به‌شمار می‌رود، درباره سبب نزول آیه مذکور می‌گوید: این آیه درباره کسانی نازل شده است که مرد چوپانی را یافتند که او گفت من مسلمان هستم، ولی سخن او را تصدیق نکردند و گوسفندان را گرفتند، پس خداوند به آنها دستور داد که تحقیق و بررسی کنند و از تکذیب کسی که ادعای اسلام کرده، به علت طمع در اموال او، نهی نمود. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۷ / ۲۳۴)

۱. به نظر می‌رسد دلیل اینکه اسامه چنین آرزویی کرده است این است که اسلام موجب محو سیئات قبل از مسلمانی می‌گردد (الاسلام یجب ما قبله).

۲. ممکن است مراد از *ألقى اليكم السلام*، اظهار اسلام و گفتن شهادتین باشد (همچنان که با بیشتر سبب نزول‌ها موافق است) و ممکن است، صرفاً پیشنهاد آتش بس و ترک جنگ باشد نه اسلام آوردن. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۴۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۸۴)

در مورد عبارت‌ها و مفاهیم آیه ۹۴ نساء نظراتی ارائه شده که به اهم آنها اشاره می‌شود:

۱. ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

«ضرب فی سبیل الله» کنایه از مسافرت و سیر در زمین برای جهاد در راه خداست، چنان‌که در آیات دیگر تعبیر «ضرب فی الأرض» آمده است: «... لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (بقره / ۲۷۳)^۱

۲. الْقَائِ سَلَامٍ «أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ»

«سلام» مشتق از ریشه «سلم»، در لغت به معنای سالم (از هر عیب و نقص و فنا) و در اصطلاح قرآنی یکی از نام‌های پروردگار است (حشر / ۲۳) مشتقات این ریشه، ۱۴۰ مرتبه در قرآن استعمال شده که حدود ۷۹ مرتبه آن در معنای اسلام (تسلیم شدن برای خدا) به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۶۴: ذیل ریشه «سلم») و در مقابل، مشتقات ریشه «حرب = جنگ» تنها در ۱۱ آیه از قرآن کریم ذکر شده است که می‌تواند نشانه اولویت و تقدم صلح و دوستی نسبت به جنگ و خشونت از نگاه کتاب آسمانی مسلمانان باشد. میلیون‌ها مسلمان همه روزه نمازهای پنج‌گانه خویش را به عالی‌ترین شعار صلح، محبت و رحمت؛ یعنی «السلام علیکم ورحمة الله و بركاته» به پایان می‌رسانند. همچنین کلمات مذکور را در دیدار با همدیگر، صمیمانه بر زبان جاری می‌کنند. لذا مفهوم القای سلام، القای تحیت اهل ایمان و اعلام آشتی و مأمون بودن جان و دارایی و آبرو از تجاوز و دست‌درازی و از میان بردن آزادی فطری انسان است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵ / ۳۲ و ۴۱) بر پایه این تقریر و خوانش، تکفیر کسی که القای سلام می‌کند کار آسانی نخواهد بود. همچنین قرآن مجید در آیات دیگر، همه اهل ایمان را امر به صلح جهانی و تسلیم و اطاعت از خدا فرموده است، مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح [و آشتی] در آید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ که او دشمنی آشکار برای شماست». (بقره / ۲۰۸)

با توجه به آیه ۹۴ نساء، کسانی را که القاء سلام می‌کنند باید مسلمان شمرد. در آیه‌ای دیگر صحبت از «القاء سلم» است و می‌فرماید: «فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء / ۹۰) یعنی جایی که کافران یا منافقانی که به همزیستی در کنار شما مسلمانان رغبت دارند و بی‌طرف بوده، پیشنهاد صلح و زندگی مسالمت‌آمیز را می‌دهند، شما نیز باید بپذیرید و با آنان پیمان ترک تعرض ببندید. ولی طبق آیه ۹۱ نساء، اگر از شما کناره‌گیری نکردند و

۱. تعبیر «ضرب فی الارض» در آیات آل عمران / ۱۵۶، نساء / ۱۰۱، مائده / ۱۰۶ و مزمل / ۲۰ نیز به کار رفته است.

به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برداشتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان؛ آنانند که برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده‌ایم: «... فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلْكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء / ۹۱) بر این پایه، مفهوم جامع سلام و سلم، اظهار سلامت است که زمانی به معنای اظهار شهادتین (= اسلام آوردن) است (نساء / ۹۴) و گاهی به معنای صلح و برای داشتن زندگی‌ای مسالمت‌آمیز است، گرچه از سوی نامسلمان باشد (نساء / ۹۰)؛ پس مفهوم جامع و مشترک هر دو یکسان است اما مصداق آن دو متفاوت. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۱۷۶)

گفتنی است: اگر جهادگران، نوجوانی را دیدند که خود را مسلمان نامید، چنانچه غیرممیز باشد، حکم والدینش را دارد؛ اما اگر صبی ممیزی است که مثلاً چهارده سال دارد و با براهین توحید نیز آشناست، ایمان وی - هرچند نابالغ است - مقبول است؛ ولی طبق حدیث رفع قلم، امتناناً تکلیف شرعی ظاهری را ندارد: رُفِعَ الْقَلَمُ ... عَنِ الصَّبِيِّ (الطِّفْلِ) حَتَّى يَحْتَلِمَ (يَبْلُغَ) (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۴۰؛ صدوق، ۱۴۲۶: ۱ / ۹۴ - ۹۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۵ / ۱۳۴) این دلیل امتنانی، مفید رفع وجوب است نه نفی صحت عمل (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۱۷۶) یعنی ایمان و عمل او صحیح و مقبول است اما چون به سن تکلیف نرسیده، واجب نیست. فخررازی می‌گوید: اسلام صبی نزد ابوحنیفه درست است و نزد شافعی درست نیست. ابوحنیفه اطلاق آیه مورد بحث را دلیل دانسته است. شافعی می‌گوید: اگر اسلام او صحیح باشد بر او واجب می‌شود؛ زیرا در صورت صحت اسلام اگر واجب نباشد لازمه آن اذن در کفر است، درحالی که طبق حدیث رفع قلم، اسلام بر او واجب نیست (شافعی، ۱۴۲۱: ۱۱ / ۴) اما فرق بین مسئله کلامی و فقهی می‌تواند صحت بدون وجوب را تأمین کند.

۳. ناپایداری متاع دنیا «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

ذات اقدس الهی در آیه ۹۴ نساء از متاع و خُطام دنیایی به «عَرَضَ»^۱ و از غنائم و نعمت‌های الهی به «ما عند الله» یاد می‌کند. عَرَضَ به هر چیز ناپایدار گویند که درنگ آن کم است، از این رو متکلمان آن را به استعاره درباره چیزی گفته‌اند که جز با جوهر، ثباتی ندارد؛ مانند رنگ و طعم. (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۶۰) براساس آیه کریمه «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل / ۹۶) آنچه که نزد انسان‌هاست (یعنی متاع دنیا)، رفتنی و فانی است اما آنچه که نزد خداست (یعنی برکات الهی)، باقی است.

۱. آیات دیگری نیز دنیا را با عبارت‌های عَرَضَ «هَذَا الْأَدْنَى» (اعراف / ۱۶۹)؛ «عَرَضَ الْحَيَاةِ» (انفال / ۶۷)؛ «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نور / ۳۳)، عَرَضَ (کالای ناپایدار) معرفی کرده‌اند.

در حقیقت، جمله «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» صغرا و جمله «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» کبراست (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۱۷۷)، در نتیجه غنیمت‌های موعود خدا به مؤمنان، حتمی و ماندنی است (فتح / ۲۰ - ۱۹) بدین جهت خداوند در آیه ۹۴ نساء، مجاهدان راهش را به نگرش عنداللهی فرا می‌خواند: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ». در این آیه، عبارت «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» حال از ضمیر واو در فعل «تَقُولُوا» در عبارت «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» است (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳ / ۵۰۸) و مشعر به این مطلب است که به کسی که اظهار مسلمانی می‌کند، نگویند مؤمن نیستی درحالی که کالای ناپایدار زندگی دنیا را طلب می‌کنید. زمخشری ذیل عبارت «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» می‌نویسد: «تَطْلُبُونَ الْغَنِيمَةَ الَّتِي هِيَ حَطَامٌ سَرِيعَ الْفَنَاءِ، فَهُوَ الَّذِي يَدْعُوكُمْ إِلَى تَرْكِ التَّثْبِتِ وَ قَلَّةِ الْبَحْثِ عَنْ حَالِ مَنْ تَقْتُلُونَهُ؛ غَنِيمَتِي رَأَى طَلْبِيْدَ كَمَا بِه سُرْعَتِ اَز بَيْنِ رَفْتِنِي اَسْتِ وَ هَمِيْنِ عَامِلِ بَاعَثِ تَرْكِ تَحْقِيْقِ وَ جَسْتَجُوِي كَمِ دَر مَوْرِدِ اَسْلَامِ شَخْصِي شَدِه كِه اَوْ رَا كَشْتِهْ اِيْدِ». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۵۳ - ۵۵۲) عبارت «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» به نحو احسن به اهداف تروریست‌ها و گروه‌های تکفیری اشاره دارد و با مقاصد نامیمون آن گروه‌ها از جمله داعش منطبق است؛ یعنی علت اصلی جنایات و خون‌ریزی‌های آنان، به دست آوردن متاع اندک دنیوی و خشنود کردن اربابان غربی است. می‌توان گفت این مسئله، تداعی‌کننده آن چیزی است که در روایت «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَظِيئَةٍ» نیز به آن اشاره شده است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۱۳۱) لازم به ذکر است که ما از فقره «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» استفاده می‌کنیم که عامل اصلی تکفیر مسلمانان، دنیاطلبی اهل تکفیر است و گرنه تحریف آیات قرآنی و برداشت نادرست از آنها، وعده دروغین به بهشت و حورالعین و ... نیز می‌تواند از دیگر عوامل تکفیر مسلمانان باشد.

۴. مَنَّتْ خِذَا بِرِ مَوْمِنَانِ «فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»

در تفسیر عبارت «كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» وجوه متعددی ارائه شده، به این صورت که به مجاهدان مسلمان یادآوری می‌کند که شما هم در دوران جاهلیت می‌زیستید و دنیاطلبی و غارتگری و خون‌ریزی، خوی جاهلی شما نیز بود و هدفتان فقط دنیا و مادیات بود؛ ولی خدای متعال بر شما منت نهاد چرا که: ایمانی به شما داد که آن ایمان شما را از اهداف پست منصرف نموده، متوجه

۱. مغانم جمع «مَغْنَمٌ» و آن چیزی است که به غنیمت درآید. غَنَمٌ به معنای گوسفند و غُنْمٌ یعنی دست یافتن به گوسفند؛ سپس در هر چیز سودمندی به کار رفته است که انسان از دیگری به دست می‌آورد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۱۵)

به‌سوی خدا و مغانم بسیار نزد او کرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵ / ۴۱) پیامبری به شما داد و با بعثت او بر امت اسلامی منت نهاد و شما را هدایت کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۱۷۸): «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (آل عمران / ۱۶۴) خون و مال شما مسلمانان با گفتن شهادتین حفظ شد بدون اینکه کسی از درون دلتان جستجو کند تا دریابد ایمان شما خالص است یا برای حفظ خون و مال بوده است؛ زیرا فقط خدا از درون دل‌ها آگاه است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۰ / ۱۷۸) جمع این سه قول با هم ممکن است و منافاتی با هم ندارند.

همچنین امین الاسلام طبرسی سه وجه (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۴۶) و فخررازی چهار وجه را ارائه کرده‌اند که اغلب، متداخل و برخی عین یکدیگر است. فخررازی سه وجه اول را (که در بالا ذکر شد) نقد کرده و وجه چهارمی را به این شرح پذیرفته است: همان طور که ایمان شما اول ضعیف بود و خداوند منت نهاد و قوی شد، ایمان تازه مسلمانان نیز همین‌طور است؛ زیرا اول به سبب هراس، میل ضعیف به اسلام در آنان پیدا می‌شود، سپس قوی می‌گردد. پس این ایمان را از آنها بپذیرید (رازی شافعی، ۱۴۲۱: ۱۱ / ۵) اما تطبیق این وجه با فضای آیه (مانند تکرار کلمه فتیینوا) و سبب نزول، آسان نیست، چنان‌که تعمیم آن نسبت به همه ایمان‌آوردگان صدر اسلام دشوار است، بنابراین بهترین وجه همان است که اظهار اسلام کافی است. زیرا نه دسترسی به درون قلب میسر است و نه احراز آن مأمور به؛ چنان‌که شما نیز در صدر اسلام چنین بودید و در پذیرش اسلامتان، احراز توافق قلب و زبان صورت نگرفت. البته فضای عمومی اسلام‌آوردگان، توافق قلب و زبان بود، هرچند اسلام آنان در آغاز چندان قوی نبود.

نظرات مفسران اهل سنت درباره آیه ۹۴ نساء

طبری آیه ۹۴ نساء را مخصوص زمان جنگ دانسته و با اشاره به معنای لغوی «فتیینوا» آن را به «فتانوا» یعنی امر به درنگ و عدم عجله در تکفیر دیگران معنا کرده است. (طبری، ۱۴۰۵: ۵ / ۲۲۱) این تیمیه می‌نویسد: بین مسلمانان اختلافی وجود ندارد که اگر دشمن حربی با دیدن شمشیر، اسلام بیاورد، چه اسیر باشد و چه آزاد، اسلامش صحیح است و توبه‌اش از کفر پذیرفته می‌شود، حتی اگر این وضعیت او اقتضا کند که باطنش برخلاف ظاهرش باشد. نیز رسول خدا ﷺ از منافقین اعمال ظاهری آنان را می‌پذیرفت و باطن آنها را به خدا واگذار کرده بود با اینکه خدا خبر داده است

۱. یعنی وجه سوم از وجوه چهارگانه مذکور، وجه مختار نویسندگان این مقاله است و البته همان‌طور که گفته شد وجوه یکم و دوم هم با آن قابل جمع است.

که آنها «پییمان‌های خود را سپر خود قرار داده‌اند» (مجادله / ۱۶، منافقون / ۲) و نیز فرموده است: «به خدا سوگند می‌خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته‌اند درحالی‌که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده‌اند و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند» (توبه / ۷۴) با این توضیح دانسته می‌شود که اگر کسی اظهار اسلام کرد و از کفر توبه نمود، از او پذیرفته می‌شود. (ابن تیمیه، ۱۴۰۳: ۳ / ۱۹۶)

غزالی نیز در خصوص عدم عجله در تکفیر مسلمانان معتقد است: «شایسته است که از تکفیر اگر راهی بر آن پیدا نشد، دوری کرد؛ زیرا مباح دانستن خون مسلمان که به توحید اقرار دارد، اشتباه است و اشتباه در ترک هزار کافر (یعنی زنده گذاشتن آنها) از ریختن خون یک مسلمان آسان‌تر است.» (شوکانی، ۱۴۳۴: ۷ / ۳۵۳ به نقل از غزالی)

ناصر سعدی، مفسر مورد اعتماد وهابیان نیز در تفسیر عبارت «فتیینوا» می‌نویسد: «زمانی که کسی برای جهاد و مقابله با دشمنان خدا می‌رود، مأمور به تحقیق در خصوص کسی است که می‌گوید من اسلام آوردم. کسی که تظاهر به اسلام در موقعیت جنگ می‌کند، به سبب حفظ جان خود از کشته شدن است، ولی آیه دلالت دارد که باید درباره او (هم) درنگ و جستجو کرد تا امر روشن شود و گرفتار اشتباه نشد.» (سعدی، ۱۴۲۱: ۱ / ۱۹۵ - ۱۹۴) وی همچنین در جای دیگر در ذیل همین آیه، به فایده عدم عجله در حکم به کفر دیگران پرداخته است. (همان)

فخررازی می‌نویسد: «این آیه اشاره دارد به اینکه آن چه در قلب می‌گذرد، غیر معلوم و اجتناب از ظن، واجب است. پس حکم به ظاهر می‌شود و نمی‌توانیم به کسی که (در ظاهر) اسلام آورده منافق بگوییم، اما خداوند از دل‌ها با خبر است و زمانی که به کسی بگویید مؤمن نیست، یقین حاصل می‌شود.» (رازی، ۱۴۲۱: ۲۸ / ۱۹۰) همچنین مقصود آیه مبالغه در تحریم قتل مؤمنان است تا خون حرامی به تأویل ضعیف ریخته نشود. (همان: ۱۱ / ۳)

شوکانی می‌نویسد: «به این آیه استدلال شده بر اینکه اگر کسی کفری را بعد از اینکه «لا اله الا الله» گفت، بکشد، کشته می‌شود؛ زیرا خون، مال و خانواده کافر با گفتن این کلمه مصون می‌شود.» (شوکانی، ۱۴۱۸: ۱ / ۵۰۱)

قرطبی، مفسر نامدار مالکی مذهب در این باره می‌گوید: «این آیه، باب بزرگی را در فقه باز می‌کند و آن اینکه احکام، بر معیار ظاهر و گمان اجرا می‌شود، نه با معیار یقین و اطلاع از اسرار درونی.» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۵ / ۳۳۹)

سید قطب که نظراتش مورد احترام گروه‌های تندروی اهل سنت است در تفسیر آیه می‌نویسد:

«خدای سبحان به مؤمنان دستور داده است در زمان جنگ، قبل از تحقیق از اسلام کسی، او را نکشید و به ظاهر اسلام در سخنش اکتفا کنید». (سید قطب، ۱۹۸۰: ۲ / ۲۳۷)

بغوی می‌نویسد: «اگر جنگ‌آوران مسلمان وارد شهر یا دهستانی شدند و شعار اسلام را شنیدند، نباید با اهالی آنجا بجنگند؛ زیرا رسول خدا ﷺ وقتی با قومی قصد جنگ داشت و صدای اذان را می‌شنید، از جنگ دست می‌کشید. از ابن‌عصام از پدرش نقل شده است که رسول خدا ﷺ وقتی لشکری را می‌فرستاد به آنها می‌فرمود: «اگر مسجدی را دیدید و یا صدای اذان را شنیدید، هیچ کس را نکشید.» (بغوی، ۱۴۲۰: ۱ / ۴۶۷) اما تکفیری‌ها کسانی را می‌کشند که دائماً شعارشان «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است، پنج نوبت در روز نماز می‌خوانند، اهل روزه و زکاتند و ...

سیر تشریح آیات قتال و صلح و بررسی وقوع یا عدم وقوع نسخ در آنها

برای روشن‌تر شدن تقدم صلح بر جنگ و نزاع، لازم است اشاره شود که نخستین آیات درباره تشریح جهاد، آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حج است که درباره جهاد دفاعی و در سال یکم هجری نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در برابر هجوم مشرکان به دفاع از خود بپردازند (واحدی نیشابوری، ۱۴۱۹: ۲۰۸؛ رازی، ۱۴۲۱: ۲۳ / ۲۲۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۱۳۸) آیت‌الله معرفت نیز مراحل تشریح قتال را ذیل عنوان «تدریجیة تشریح القتال»، در ۴ مرحله به صورت زیر عنوان می‌کند:

۱. اذن و رخصت به قتال برای مسلمانان جهت دفاع از حق انسانی‌شان (حج / ۴۰ - ۳۹)؛

۲. مخالفت با مشرکانی که به مسلمانان تعرض کرده‌اند (نساء / ۹۱) و صلح با آنهايي که گرایش به مسالمت دارند (انفال / ۶۱)؛

۳. مقاتله با کفاری که (از لحاظ جغرافیایی) به مسلمانان نزدیک‌ترند (توبه / ۱۲۳)؛

۴. اعلان جنگ عمومی با عامه مشرکان برای استیصال و براندازی کامل آنها به نحوی که هیچ عهد و پیمانی با آنها منعقد و از آنها پذیرفته نمی‌شود (توبه / ۵ و ۳۶) و درباره اهل کتاب نیز حکم لازم، قتال با آنان یا قبول جزیه از آنان است (توبه / ۲۹) (معرفت، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۱۶ - ۳۱۵).

آیات متعددی در بسیاری از سوره‌های مدنی، به‌ویژه بقره، انفال، آل‌عمران، توبه و احزاب، به جهاد و مباحث متعلق به آن اختصاص دارد. (ر.ک: محمد فؤاد عبدالباقي، ۱۳۶۴: ذیل «جهاد» و «قتل») در تحلیل این آیات نباید سبب نزول آنها و اهداف اساسی و سیره پیامبر اکرم ﷺ را، به‌ویژه

۱. با توجه به عبارت «... فَإِنَّ لَمْ يَعْزِلُواكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ...» در نساء / ۹۱، شدت عمل مسلمانان در این مرحله بیشتر از مرحله قبل می‌شود.

در زمینه فلسفه جنگ و صلح، از نظر دور داشت، چراکه در غیر این صورت ممکن است برداشت‌های افراطی و نادرست از مسئله جهاد و قتال صورت گیرد.

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری، آیاتی نازل شد که به حسب ظاهر، بر جنگ با همه مشرکان، در هر مکان و زمان، دلالت دارد (توبه / ۵ و ۳۶) از مشهورترین آیات قرآن در امر به جنگ آیه ۵ توبه است که به آیه سیف (سیوطی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۵ و ۴۷) یا قتال (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹ / ۱۱۴؛ معرفت، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۵۱) معروف شده است.^۱ برخی از مفسران و فقهاء، آیه سیف را ناسخ تمام آیاتی دانسته‌اند که حاکی از صلح و مدارا و برخورد مسالمت‌آمیز با مشرکان و اعراض از آنهاست.^۲ (ابن حزم اندلسی، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۰؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۰ / ۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۳؛ طوسی، بی‌تا، ذیل بقره / ۸۳؛ ابن جوزی، بی‌تا: ۲۴۲) برداشتی که جریان تکفیری نیز بر آن تأکید کرده و تحرکات میدانی خود را به آن مستند می‌سازد (سید امام، بی‌تا: ۲۸۸) شماری از مستشرقان نیز در موافقت با حکم نسخ گفته‌اند که تنها آیاتی که به ظاهر، مسلمانان را به جهاد با مشرکان، از جمله اهل کتاب، در هر زمان و مکان، دعوت می‌کنند، به قوت خود باقی‌اند و بقیه آیات، که وجوب جهاد را منوط به وجود شرایط خاصی مانند فتنه‌انگیزی دشمنان کرده‌اند (یعنی دلالت بر صلح و مدارا دارند)، منسوخ شده‌اند. (دائرةالمعارف اسلام،^۳ ذیل «جهاد») در مقابل، مخالفان نسخ عقیده دارند که با توجه به قواعد نسخ آیات قرآن، تاریخ و سبب نزول آیات مورد نظر، امکان نسخ آیات مدارا و صلح توسط آیات جهاد و قتال و به‌خصوص آیه سیف وجود ندارد. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲ / ۲۹؛ رشیدرضا، ۱۳۶۷: ۲ / ۲۱۵؛ خوئی، ۱۴۳۰: ۳۰۵ و ۳۵۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ذیل بقره / ۲۵۶ و حجر / ۸۵؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۲۰ - ۱۱۴) چراکه شرط نسخ، تحقق تعارض میان ناسخ و منسوخ است درحالی‌که امر به قتال در حال توانمندی، ناقض امر به کف و صفح در حالت ضعف نیست. (زرکشی، ۱۳۷۶: ۲ / ۱۷۳؛ خویی، ۱۴۳۰: ۳۰۵)

ابن کثیر ذیل آیه «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...» (انفال / ۶۱) دیدگاه نسخ آیات مدارا و صلح و صفح را توسط آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا يَأْتِيوهُمُ الْآخِرِ» (توبه / ۲۹) که منسوب به

۱. البته آیات «... وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...» (توبه / ۳۶)؛ «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا يَأْتِيوهُمُ الْآخِرِ...» (توبه / ۲۹)؛ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيُسَّ الْمَصِيرُ» (توبه / ۷۳) و تکرار در تحریم / ۹) و آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (بقره / ۱۸۹) که در آنها دستور جهاد و مقاتله وارد شده نیز به‌عنوان آیه سیف نامیده شده است ولی معروف‌ترین آیه به نام سیف همان توبه / ۵ است.

۲. برای نمونه برخی از آیات صلح عبارتند از: بقره / ۱۰۹؛ اعراف / ۱۹۹؛ انفال / ۶۱؛ حجر / ۸۵ و ۹۴؛ زخرف / ۸۹.
3. Encyclopaedia of Islam.

برخی از سلف مانند ابن عباس، مجاهد، زید بن أسلم، عطاء خراسانی، عکرمه، حسن و قتاده می‌دانند، رد می‌کند و به جواز صلح با دشمن (غیر محارب که به صلح تمایل دارد) با استناد به صلح پیامبر در حدیبیه و نیز توجه به این مطلب که آیه توبه / ۲۹ امر به قتال کرده زمانی که امکان و قوت آن برای مسلمانان وجود داشته باشد (و دشمن هم، گرایش به حرب داشته باشد) اشاره می‌کند، سپس می‌افزاید: منافاتی میان حکم قتال با دشمنان و حکم صلح با آنان وجود نداشته هیچ نسخ و تخصیصی صورت نمی‌پذیرد و خدا داناتر است (ابن کثیر، ۱۴۰۱: ۴ / ۷۴) سید قطب نیز معتقد بود آیاتی چون «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه / ۸) نشانگر آن است که خدا، مسلمانان را از نیکی و مسالمت با مشرکینی که راه صلح و محاسنه را پیش گرفته‌اند، نهی نکرده است و آیه سیف، ناسخ سایر آیاتی که امر به تسامح و تساهل کرده، نیست (بهنساوی، ۱۴۲۱: ۲۷ - ۲۶) با توجه به موارد فوق و عمومیت نداشتن کشتار مشرکان، ناسخ دانستن آیه سیف برای تمام آیاتی که راجع به صلح نازل شده، تأیید نمی‌شود. باید به این اصل اساسی توجه داشت که بعثت پیامبران برای پرستش خدا و اجتناب از طاغوت؛ یعنی به جهت اصلاح مردم است نه اعدام و ریشه‌کن کردن آنها (نحل / ۳۶) چنان که خدای متعال در چند جای قرآن مضامینی به این صورت مطرح می‌فرماید: «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور / ۵۴)؛ «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...» (شوری / ۴۸)

نهی از تکفیر مسلمانان در سنت پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اسلام، والاترین شخصیت در عالم بشریت و بنده برگزیده خدا، دیپلماسی واقعی صلح‌جویانه را به کار گرفتند. ایشان سفیران و هیئت‌های سیاسی و دیپلماتیک خویش را برای برقراری روابط مسالمت‌آمیز نزد دولت‌ها و امپراتوری‌های زمان خویش گسیل داشتند که از آن جمله می‌توان به ارسال نامه‌های صلح‌آمیز به پادشاهان مصر، بیزانس، حبشه، فارس و ... اشاره کرد. جهادهای رسول اکرم ﷺ جنگ‌های دفاعی بود، نه تهاجمی و ابتدایی. در احادیث ذکر شده است که پیامبر اسلام زمانی که گروه‌های نظامی خویش را به سوی جبهه‌ها اعزام می‌کردند، اکیداً به ایشان می‌فرمود:

لَا تَغْدِرُوا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تُمَثِّلُوا وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَيْهَا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَاثِيًّا وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً. (بیهقی، ۱۳۴۴: ۹ / ۹۱، ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۱ / ۳۰۰، برقی،

(۱۳۷۱: ۲ / ۳۵۵)

نیرنگ زنید و خیانت نکنید و (هیچ بدنی را) مُثله نکنید و هیچ درختی را قطع نکنید مگر آنکه مجبور شوید و هیچ پیرمرد، طفل و زنی را به قتل نرسانید.

از این رو روش رسول اکرم ﷺ بر اساس آیات قرآن، در ابتدا برخورد مسالمت‌آمیز با مخالفان بود، همچنان که قرآن کریم درباره مشرکان غیرمحراب، دستور نیکی و عدالت‌ورزی می‌دهد (ممتحنه / ۸) آن حضرت با مشرکان مکه از ابتدا موضع‌گیری هدایتی داشتند و ستیزه‌گرانه برخورد نکردند. همچنین با یهودیان مدینه پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار کردند و این یهودیان بودند که بارها عهدشکنی کردند (انفال / ۵۶) نیز با مسیحیان نجران، حتی پس از شانه خالی کردن از مباحله، برخورد تندی نکردند. (ر.ک: توضیحات تفاسیر ذیل آیه ۶۱ آل‌عمران) در ماجرای صلح حدیبیه نیز کاملاً از در مسالمت درآمدند؛ چنان که با اعتراض گروهی از منافقان و مسلمانان اثر گرفته از آنان مواجه شدند. سرانجام، نقطه اوج این مدارا محوری، در فتح مکه دیده می‌شود. (ر.ک: توضیحات تفاسیر ذیل سوره نصر)

همچنین در هیچ کجا از تاریخ زندگانی پیامبر اکرم ﷺ نیامده است که آن حضرت به صرف مواجهه با کافری دست به شمشیر ببرد و او را به قتل برساند؛ بلکه همان‌گونه که بخاری نقل کرده، پیامبر درحالی که با برخی از اصحاب، مشغول گفتگو بودند و جنازه یهودی از آنجا عبور داده می‌شد فوراً به احترام او ایستادند. یکی از صحابه اعتراض کرد که جنازه متعلق به یک فرد یهودی است؛ پیامبر فرمود: «أَلَيْسَتْ نَفْسًا: آیا (یهودی) انسان نیست؟!» همه باید به جنازه، بدون توجه به مذهب یا اُمّتی که به آن متعلق بوده، احترام کنند؛ ولی حساب آن میت، با خداست» (بخاری، ۱۴۰۷: ۲ / ۸۵) دینی که رهبرش حتی از احترام به جنازه یهودی هم نمی‌گذرد چگونه می‌تواند رضایت دهد افراد مسلمانی که با عقیده یک گروه از مسلمانان هماهنگی ندارند توسط آنان قتل عام شوند و مورد شکنجه و آزار قرار گیرند؟

نیز در احادیثی منقول از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

إذا قال الرجل لآخيه كافر، فهو كقتله. (متقی هندی، ۱۴۰۱: ۳ / ۶۳۵)

هر کسی به برادر دینی خود، کافر خطاب کند، مثل این است که او را کشته است.

أهل لا اله الا الله لا تُكفروهم بذنوبهم ولا تشهدوا عليهم بغيرك. (طبرانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۹۶)

کسی که گوینده لا اله الا الله است، به خاطر گناهی، حکم به کفر و شرکش نکنید.

لا تكفروا أحداً من أهل القبلة بذنوبهم و إن عملوا بالكبائر. (هیشمی، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۰۷)

به نقل از عائشه)

۱. در مجمع الزوائد، بابی با عنوان: «لا يُكْفَرُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِذُنُوبِهِ» آمده است که روایات بسیاری در آن نقل شده است.

هیچ‌یک از اهل قبله^۱ را به‌خاطر گناهی تکفیر نکنید و لو مرتکب گناه کبیره شده باشند.

همچنین اهل سنت برابر روایات خود گفته‌اند: «مسلمانی که از دنیا می‌رود، باید بر جنازه او نماز گزارد». دارقطنی در سنن خود، روایات بسیاری درباره نماز بر اهل قبله نقل کرده است. او در روایتی از علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: «از اصل دین ... نماز بر هرکسی است که از اهل قبله بمیرد». (دارقطنی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۹۴) بنابراین، وقتی که بر جنازه گوینده شهادتین باید نماز گزارد (چون او اهل قبله است)، به طریق اولی نمی‌توان او را تکفیر کرد.

طبری نیز می‌نویسد:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (فِي) قَوْلِهِ «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» قَالَ: حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَسْتَ مُؤْمِنًا، كَمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْمَيْتَةَ، فَهُوَ آمَنَ عَلَى مَالِهِ وَدَمِهِ، وَ لَا تَرُدُّوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ. (طبری، ۱۴۰۵: ۵ / ۱۴۲)

خداوند بر مؤمنان حرام فرموده که به گوینده لا اله الا الله بگویند مؤمن نیستی همانطور که مردار را بر آنان حرام کرده پس شخصی که بر یگانگی خدا شهادت داده، درباره مال و خونش، ایمن است و سخن او را رد مکنید.

نتیجه

از آیات قرآن به‌ویژه آیه ۹۴ نساء استفاده می‌شود که اگر کسی کوچک‌ترین علامتی از خود برای مسلمان بودن نشان داد مانند سلام کردن یا گفتن شهادتین ولو اینکه ظاهری و لقلقه زبان باشد، باید حکم مسلمان بر او جاری شود و خون و مال و عرض محفوظ بماند؛ زیرا بنای اسلام بر مسالمت است و خداوند امر به تأنی در حکم به تکفیر دیگران کرده است، حتی در سخت‌ترین زمان‌ها؛ یعنی جنگ که گمان دروغ و فریب می‌رود و چه‌بسا دشمن از روی احساس ضعف و خطر، منافقانه اظهار ایمان یا صلح کند، لازم است درباره شخصی که تظاهر به اسلام می‌کند یا شعائر اسلام را اظهار می‌نماید، تسامح کنند و اسلام این تسامح را مفیدتر از برخوردهای سلبی مثل تکفیر که نتیجه آن، حرام شدن همسر وی و محرومیت او از ارث خویشاوندانش است، ارزیابی می‌کند.

۱. لفظ «اهل قبله»، اصطلاحی است ویژه و شرعی که توسط شارع اسلام و ائمه دین و متکلمان به‌کار می‌رود. البته بیشتر، متکلمان در اصول بیان کرده‌اند اهل قبله کسانی هستند که تمام ضروریات دین (توحید، نبوت و معاد) را تصدیق کنند و مراد کسانی نیستند که صرفاً وقت نماز رو به قبله کنند و نماز گزارند، اما از طرفی، امری ضروری از دین را منکر باشند، چراکه این، سبب کفر است. (کشمیری، بی‌تا: ۱۵، ۱۸ و ۷۸)

طبق آیه ۹۴ نساء طلب دنیا و غنایم ناپایدار آن، همواره به‌عنوان عامل اصلی باعث شده که برخی از مسلمانان برخلاف سیره سلف خود - که همه همت خود را به کار گرفتند تا کافران را مسلمان کنند - در تکفیر مسلمانان بکوشند و اگر تبارشناسی دقیقی انجام شود آنان که برای تکفیر می‌کوشند، هزینه‌ای برای دعوت نپرداخته‌اند.

در کنار سائقه‌های مادی که سهم اصلی را در چرخش ناصواب از تقریب به تکفیر داشته‌اند، عوامل دیگری در بررسی صفحات تاریخ خودنمایی می‌کند، همچون: وعده پوشالی به بهشت و حورالعین، نادانی، تحریف و برداشت نادرست از آیات قرآنی و نقش‌آفرینی برای تأمین اهداف دشمنان.

قرآن کریم چگونگی برخورد با کفار را در صورت القاء سلام یا سلم از جانب آنان روشن کرده: براساس آیه ۹۴ نساء اگر کفار، القاء سلام؛ یعنی اعتراف به اسلام کردند، نباید به آنها گفت مسلمان نیستید و براساس آیه ۹۰ نساء اگر کفار از مسلمانان کناره گرفتند و شروع به جنگ نکردند و القاء سلم؛ یعنی پیشنهاد صلح کردند، حق تعرض به آنها وجود ندارد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، ۱۴۱۷ ق، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، تحقیق عادل احمد الرفاعی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۳ ق، *الصارم المسلول علی شاتم الرسول*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ریاض، الحرس الوطنی السعودی.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۶ ق، *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدویة*، مکتبة ابن تیمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، بی تا، *نواسخ القوآن*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن حزم اندلسی، ابو محمد، ۱۴۰۶ ق، *الناسخ والمنسوخ فی القوآن الکریم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن حنبل، احمد، ۱۴۱۴ ق، *المسند*، بیروت، دارالفکر.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۱ ق، *تفسیر القوآن العظیم*، بیروت، دارالفکر.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۷ ق، *صحیح البخاری*، بیروت، دارالقلم.

- برقی، احمد بن محمد، ١٣٧١ ق، *المحاسن*، قم، دارالکتب الإسلامية.
- بغوی، حسین بن مسعود، ١٤٢٠ ق، *معالم التنزیل فی التفسیر و التأویل (تفسیر بغوی)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بهنساوی، سالم، ١٤٢١ ق، *فکر سید قطب فی میزان الشرع*، قاهره، دارالوفاء.
- بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الكبرى*، ١٣٤٤ ق، حیدرآباد هند، مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة.
- جوادى آملی، عبدالله، ١٣٨٨، *تفسیر تسنیم*، تحقیق علی اسلامی، قم، اسراء.
- حوی، سعید، ١٤١٩ ق، *الاساس فی التفسیر*، قاهره، دار السلام.
- خویی، سید ابوالقاسم، ١٤٣٠ ق، *البيان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی.
- دارقطنی، ابوالحسن، ١٤١٧ ق، *سنن الدارقطنی*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ١٤٢١ ق، *التفسیر الكبير*، بیروت، دارالکتب العلمية.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ١٤١٢ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت و دمشق، دارالعلم و الدار الشامیة.
- رشید رضا، محمد، ١٣٦٧ ق، *تفسیر القرآن الحكیم (معروف به تفسیر المنار)*، قاهره، دارالمنار.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ١٤١٨ ق، *التفسیر المنیر فی العقيدة و الشریعة و المنهج*، بیروت، دار الفکر المعاصر.
- زرکشی، بدرالدین، ١٣٧٦ ق، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار الاحیاء.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ١٤٠٧ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی.
- سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، ١٤٢١ ق، *تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان*، تحقیق ابن عثیمین، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- سید امام، عبدالقادر بن عبدالعزیز، بی تا، *العمدة فی اعداد العدة للجهاد فی سبیل الله*، بی نا، بی جا.
- سید قطب، ١٩٨٠ م، *فی ظلال القرآن*، قاهره، دارالشروق.
- سیوطی، جلال الدین، ١٤٠٤ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۲۱ ق، *الإتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دار الکتب العربی.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۸ ق، *فتح القدرین: الجامع بین فنی الروایه والدرایه من علم التفسیر*، تحقیق هشام النجارى خضر عکارى، بیروت، المكتبة المصرية.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۳۴ ق، *نیل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار*، دمشق، دار النوادر.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۲۶ ق، *الخصال*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، ۱۴۱۵ ق، *المعجم الاوسط*، تحقیق طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی، قاهره، دارالحرمین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۵ ق، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دار الفکر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، با مقدمه شیخ آغا بزنگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عبدالباقی، محمدفواد، ۱۳۶۴ ق، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، قاهره، دارالکتب المصریة.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر القمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب.
- کشمیری، انورشاه، بی تا، *الکفار الملحدین فی ضروریات الدین*، پاکستان.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- متقی هندی، علی بن حسام، ۱۴۰۱ ق، *کنز العمال*، تحقیق بکری حیانی وصفوة السقا، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۱ ق، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- نمری قرطبی، أبو عمر یوسف بن عبدالله، ۱۴۱۲ ق، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجلیل.
- نیشابوری قشیری، مسلم بن حجاج، ۱۴۱۲ ق، *الجامع الصحیح*، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، قاهره، دارالحديث.
- هیشمی، ابوالحسن نورالدین، ۱۴۱۴ ق، *مجمع الزوائد ومنیع الفوائد*، محقق حسام‌الدین القدسی، قاهره، مكتبة القدسی.
- واحدی نیشابوری، علی بن احمد، ۱۴۱۹ ق، *اسباب النزول القرآن*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- *The Encyclopaedia Of Islam*, 1997, Prepared By A Number Of Leading Orientalists, Edited By C. E. Bosworth, E. Van Donzel, W. P. Heinrichs And The Late G. Lecomte, Leiden Brill.

